

محبوب می‌شود دریاچه خیلی بزرگ است و دو مقابل دریاچه موج دماوند بنظر آمد موج می‌زند و خیلی عمیق است دریاچه حیات
 بهشت زاویه داشت و لیعهد عرض میکرد این دریاچه پخلان زیاد دارد پخلان مرغیت که بفرشته فلان رود
 می‌گویند تا دیدیم از همه نوع مرغ زیاد داشت بعضی مرغهای کوچکت دیده شد شبیه باویا که در زبان فرانس
 بکامس می‌گویند مرغ خوشکلی است خیلی هم مانوس است پانچ قد می‌آدم می‌آید مذ خلاصه قدری در پته بای طرف
 دریاچه گردش کرده بعد رفتم روی یک پته که مشرف به دریاچه بود نشسته خیلی تماشا کردیم و لیعهد و سایرین
 هم بودند آفتاب گردان نهاده افرمودیم قدری پایین تر زدند رفتم بافتاب گردان نهاده خوردیم اعماد است لطفه هم
 حاضر شده آمد قدری کتاب خواند بعد اظهار ناخوشی و کسالت کرده مخصی خواست که یکسره بریزد و مخصی
 کردیم رفت بعد برخواستند قدری گردش کردیم یکی دو تیر از برای مرغ پخلان انداختیم مسافت زیاد بود و خود
 پنج ساعت بغروب مانده اسب مارا آوردند و سوار شده بطرف منزل اندیم چهار فرسنگ هم تا منزل راه داریم
 درین بین از کوه سهند ابر سیاه تیره بالا آمد و کم کم تمام آسمان را گرفت کم مانده بود که بار دگال سکه مارا بهم
 برده بودند آنطرف کوه شبلی تا بنهم از مظهرین دسوار با جز و لیعهد و مجدالدوله و غریز است سلطان و چند نفر دیگر
 کسی نبود باقی سوار با جلورفته بودند درین بین بعد برق شد و باران شدید گرفت و تگرگ آمد از اسب
 پیاده شده کنار جاده جامی مشفق بود که سابق فتوه خانه بوده است قدری در اینجا ایستادیم تا باران بکشد
 بیرون آمد و سوار اسب شده را ندیم باز خیلی باران خوردیم کاسکه رسید سوار کال سکه شده قدریکه را ندیم سبزر یکی
 خیلی تند لغزنده رسیدیم باز سوار اسب شده آمدیم پایین دوباره کال سکه نشستم و همگیل آباد که مال امام جمعه و
 تیریز است و دو سال است که آباد کرده متصل زیر این گردنه است یک کاروان سرائی هم دارد که از قدیم ساخته
 سر پوشیده است سواره رفتم توی کاروانسرا گردش کردیم قدری تار یکت بود مردم اینجا همه قد بلند و توانمند
 و با کلاههای بزرگ هستند دست راست ده همگیل آباد کوه خاکی است سنگت کمی هم دارد و در سنگت بزرگست
 و لیعهد عرض میکرد این کوه ارغالی دارد و پسر کلجلی خان میر شکار و لیعهد امروز یک جش که همان ارغالی باشد درین کوه
 شکار کرده بود عصر آورد منزل دیدیم خلاصه را ندیم تا چمن سعد آباد رسیدیم که خود ابل از بایجان چمن سید او امین
 ده سعد آباد هم در دامنه دست چپ واقع است ده بزرگی است اول خالصه بوده حالا به ملکیت بولیعهد داده
 پلی بروی با تلاق این چمن بسته شده است پل مغیر است دوازده سال قبل هم که بفرنگت میر فتم از روی چمن پل
 گذاشتیم این پل حاجی شیخ ساخته است در سفر سابق خودش هم سر پل ایستاده بود بحضور رسید مسال هم باز با فطوره
 وقتی که از پل سیکد شتم حاجی شیخ با چند نفر از تجار دیگر سر پل بحضور رسیدند از پل که گذشتیم دست است جاده دبی است
 موسوم به غریجه میدان بیلوانی دیدیم خزی را از پشت بیکس بسته بود که چهار دست و پای خربوا بود و برکت چرخ

میخورد و خیلی خنده داشت همش بهلوان تخی است خلاصه را ندیم برای منزل زده با سح که ششم نرسیده بده رودخانه و
 پل داشت آب رودخانه هم بده سنگت میرسیده با سح خیلی آباد و معتبر است بازاری و دکانین و کار و اسرار دارد
 بلاق اهل تیریز است تیره است که یکدیگر متصل اند با سح است و نعمت آباد و کندر هوای این شهر ده سرد است
 خلاصه سرایر و دارا خارج آبادی زده اند و ساعت بغروب مانده بود که وارد دو شهریم علماء تیریز از قرائل
 ذیل در بوقت بحضور رسیدند سه اول حاجی میرزا جواد آقای مجتهد که با او حاجی میرزا اسمعیل امام جمعه و چند نفر دیگر
 بودند و دسته دوم حاجی میرزا یوسف آقا و اتباع او امیر نظام دختری بن چهارده سال داشته به پسر حاجی میرزا
 یوسف آقا داده است و سه شوم شیخ الاسلام تیریز با جمعی دیگر و دسته چهارم میرزا محمد تقی حجة الاسلام میرحوم
 اخوند قاضی با مقامی با جمعی دیگر امروز دو پسر مرحوم اسکندر خان قزاق باقی که توأم متولد شده و خیلی شبیه یکدیگرند
 در راه بحضور رسیدند شب اینجا خیلی سرد بود شکوفه اینجا تازه باز میشود شکوفه آلو بالو و به وسیله دکانی در باغ
 با سح زیاد دیده شد (روز یکشنبه چهارم رمضان) امروز باید به تیریز برویم صبح بخوانم
 سوار زیاد سرد بود و ابرم بود بعد کم کم هوا باز شد لیکن باد سردی میآمد آیدیم بیرون دم سر بریده و لیعهد و این سلطان
 و امیر نظام و صاحب منصب زیاد و جمعی بسیاری از متقلین شهر حاضر و ایستاده بودند با سح که ششم و ایچده
 و این سلطان و امیر نظام سواره در رکاب میآمدند امروز حاجی حاتم الدوله شان مثال رحمت کردیم راه
 امروز همه اهل تیریز سر از در است کو بهای دست راست رنگت برنگت از سرخ و سباه و غیره است طرف دست
 چپ کو بهای کو چک خاکی بی سزه بزرگی است دها و مزایع مختصر هم با درختهای معدود در بجان دامنند با دیده
 میشود از قریه یک عرض میگردند و بوی اینجا با بوی شهر بازده روز تفاوت دارد و سرد تر است و نسکی که تیریز
 را ندیم رسیدیم بجل کودی که گاه کردم دیدم خلعت پوشان است چمن و اشجار دارد و سر راه که پیاده شدیم کار کرد
 خارجه از بایجان را دیدیم با اجزاء و اتباع کار کرداری صف کشیده ایستاده اند سمت دیگر هم میرزا معصوم خان
 کار پرداز و آن را دیدیم پرسیدیم چرا از خوان آمدی عرض کرد وزارت خارجه احضار کرده است که در بنیوف
 حاضر تیریز باشم و دیگر اشخاص زیاد از هر طبقه و هر قبیل در اینجا حاضر بودند خلاصه پیاده شد و رفتیم بعمارت
 خلعت پوشان عمارت همان عمارتی است که سابقاً دیده بودیم دو مرتبه و دور تا دور عمارت آب است
 و پلی روی آب بعمارت بسته شده از پله عمارت بالا رفتیم عمارت خلعت پوشان را مرحوم نایب السلطنه
 ساخته است هر وقت از جانب خاقان مغفور فتحعلی شاه خلعتی برای نایب السلطنه میفرستاده اند در اینجا پوشیده
 رودخانه کوچکی هم از پشت این عمارت میگذرد که تقریباً سه سنگت آب دارد و کنار این هم با سح خور ویم شش
 ساعت بغروب مانده قونولهای دول خارج بحضور رسیدند بخت افندی قونول دولت عثمانی که بیت

دو سال است در تبریز بنو نول گری قامت دارد و سیو پطروف قونول دولت روس که او هم بیت سال است
در تبریز است و دو نفر هم اخراج قونسلگری همراه داشت آبت صاحب قونول دولت انگلیس و نیز بیت سال
و نیز بیت سیو بنو نول فرانسه که پانزده سال است معتم تبریز است همه از قدیمی قونولها هستند و فارسی
خوب حرف میزنند بیکدیگر اینها رفتند کشتی را امنه بحضور آمده خطابه زبان ارمنی عرض کردند ولی زبان ترکی اسلامو
نظم بود او هم رفت بعد بیرون آمدیم عکاسی سباب عکس حاضر کرده بود اسناده یکت عکس از خیم کاسکه
باری حاضر کرده بودند سوار کاسکه شدیم از اینجا تا شهر کفر سنک است سواره و پیاده زیاد طرفین راه بودند
و سردی میآمد و کرد و خاک غری برخواستند بود اول تفریه باریج که رسیدیم دیدیم نوچانه و فوج سرباز و سوار
نظام صف کشیده بودند اول نوچانه بود بعد فوج حاضر تبریز که فوج ششم شقای جمعی از ضمیمه الدوله و فوج
امیریه سیرتبی اعضاد سلطه و فوج مراغه ابو الجحی سیرتبی الدوله باشند بعد سواره طرح قزاق افراد این افواج
خوانهای رشید بلند قامت آراسته بسیار خوبی بودند خلاصه بخیا بان شرافتادیم و لیجه و این سلطان و
به نظام و سایر ملزمن بیت سر کالسه نامیادند مردم شهر از تجار و کسبه و مردوزن متفرقه و دو طرف راه ایستاد
حسینقلی خان سیکریلی شهرتم سوار اسب سده جلو ما افتاده بود که اسامی حملات عرض کند در کوچه و بازار هم از حمام
بسی از کاشانی بود همه جا آمدیم تا باغ شمال نصف باغ را هم با کالسه که ششم دم در باغ کلاه فرنگی که بجا است طرح
مملکت چین مییادند پیاده شدیم و لیجه و امیر نظام و غیره همه همراه بودند وارد عمارت شدیم و لیجه دو سیر
کوچک دارد و بی طبس طباس سربازی و دیگری طباس قزاقی اینجا حضور دارند سیرهای خوبی هستند به
لیکات مدال طلا دادیم و زور راه ایصفوف فتون که گذشتیم یکطاق خدمت یعنی نسبت بزرگی یافته
بودند از زیر آن جوهر کردیم امشب دور حوض دیوانخانه اسباب آشنایی چیده اند و وقت آشنایی با برادر
نما شرافتم سالانان قدیم که نایب سلطه مرحوم ساخته است در روز و شبانه چشم رضایان
بها ساخت از دسته گذشته بیرون آمدیم و لیجه و این سلطان و امیر نظام و امیر آخوند و جمعیت زیاد
در ایستاده بودند سوار شدیم و لیجه و این سلطان و امیر نظام و سایر ملزمن هم در رکاب میآمدند
بازار و کوچه بازار مثل و بر و جمعیت بود بهمنظور با این جمعیت رانده تا رسیدیم میدان جلوعمارت
و لیجه که نوچانه و انظاره خانه هم در اینجا است و از اینجا میرود بجا است نایب سلطه مرحوم جمعیت زیاد
از صاحب منصب و مردم متفرقه در همه جا بودند نوی میدان پیاده شده خیم نوچانه و با ما دیدیم بعد رفتیم
روان و لیجه یکیمت اندرون و عمارت نایب سلطه را خراب کرده از نو عمارتی بسیار زیک عمارت
م تازده علماء الدوله امیر نظام مرحوم ساخته است که بیچ اینجا رانده بود دم عمارت خوبی است دیوانخانه و لیجه

تبریز

آنجا بوده و حالا درین ایام حرم خانه ولیعهد است رفیقم اینجا توی عمارت نشستم عمارت است دو مرتبه و وضع خاصی دارد و بعد بیرون آمده از توی همان عمارت که ولیعهد بسیار زحمت کرده از توی باغ که نشستم بکت نازبخشانی ولیعهد دارد و خوب نازبخشانی است که محله خوبی دارد و چند دانه خیار فرمودیم از آنجا خریدند از عمارت ولیعهد بیرون آمدند سوار کاسکه رو بازی شده را اندیم برای خانه امیر نظام که در محله سرخاب واقع است که چهار بازارهای خیلی خوب دیدیم کاسکه همه جا راحت میرود معابر پاکیزه تمیز دارد و اغلب جاها را که خیابان است طاق ناساخته اند بسیار خوب شده است در خانه های عالی دیده شد باز مثل دیروز جمعیت از مرد و زن جمع شده بودند از خیلی که سبیلاب از زیر آن میگذرد که نشستم ولی حالا هیچ آب نداشت از آنجا عبور کرده از در خانه سعادالملکیم که نزدیکت اینجا امیر نظام است که نشستم باغ امیر نظام متصل بمقبره سید حمزه است مقبره سید حمزه هم در آنجا امیر نظام تعمیر نموده است و یک مناره خوبی در آنجا بنا کرده رسیدیم اینجا امیر نظام سه در خوبی ساخته است و از خانه شدیم باغ را دو سه سال است خریده باغهای بسیار خوب و پله های خوب و حوضها و است و اندازهای قشنگ بسیار با سبزه و پاکیزه ساخته است و درختهای بسیار خوب نشاند و باقی بسیار زیاده بکت عمارت که چک دم در دارد بکت عمارت هم وسط باغ است یکسر رفیقم عمارت وسط می آید و له بهش فرستاد و بودیم در آنجا کنار خانه که کنار آوردند خوردیم توی باغ امیر نظام هم جمعیت زیادی از صاحب منصب و سوفی و شکر نویس و تجار و غیره و غیره بودند اینجا اول کل بد باغ است و بخونه کل این شهر دانی که بر بان فرانسه (لیلا) میگویند شکوفه به هم باز شده است بوای اینجا یکماه با بوای طهران تفاوت دارد بعد از آنجا به هم حله ایوان و غلام کردش طاق خود مان توی اطاق نشستم ولیعهد و امیر نظام و این سلطان آمدند توی ایوان ایستادند اول بابی نظام و صاحب منصبان سواره و پیاده و نوچانه را حضور آوردند تمام را امیرزاده محمود خان شیر نظام همشان را خواند و معرفی شدند و رفتند بعد منوچهرها و اهل علم را - تنار الملک وزیر مالیه آذربایجان بحضور آورده معرفی کرد بعد شکر نویس بار امیر نظام به حضور آورده معرفی کرد بعد بابی و شاگردان مدرسه تبریز که بر بایست احمد خان پسر ملک الشعراء است بحضور آورده معرفی نمودند بعد یکسری که خدا بامی محلات شهر را معرفی نمود خلاصه از معارف ابالی آذربایجان بر که بود امروز بحضور آمد بعد نشستم با طاق دیگر این سلطان دو سه فرمان و برات آورده بصره رسانده بعد آمدیم بیرون بکت دور باغ کردش کردیم بعد سوار کاسکه شده قدری از راهی که صبح آمده بودیم رفته بعد راه دیگر افتاده از بازار صاحب دیوان گذشته رسیدیم به بابخانه سر بازار خانه بزرگی است از سه سمت عمارت دارد و یک سمت دیوار است بسیار سر بازار خانه باشکوه است در وسط شهر واقع است رفیقم وسط سر بازار خانه ایستادیم

سه فوج که در سر باز خانه با توپخانه حاضر بودند و لیعهد و اعتضاد السلطنة و نصرت الدوله و جبر آل و اگر خان و غیر
 فرمان ده بودند خود و لیعهد و توپچی فرمان میداد و اگر خان متکلم توپخانه است خلاصه مشقی شد و بعد از اتمام و فیلد
 کردند رفیقیم بچادر یک فوی سر باز خانه زد یکت بدیوار زده بودند عصرانه و چای خوردیم و سبب مشق زمین
 سنیکت هم سمت دیوار حیاط در سر باز خانه حاضر کرده بودند رفیقیم اینجا سر باز با بازیها و مشغلهای خوب کردند
 از روی شتر و اسب پریدند از دیوار بالا رفتند بعد سوار کاسکه شده آمدیم باغ شمال و دو نفر حکیم هم امروز
 در منزل و لیعهد بحضور رسیدند معترفی شدند یکی سپهر (کاستالیدی) بود دیگری هم طیبی حکیمی بود که حال حکیم
 و لیعهد است امروز وقتی که بطرف خانه و لیعهد میرفتیم در آسمان دور قرص آفتاب باله و دایره دیدیم خیلی
 بزرگ و شکست مثل قوس فرخ و قدری دور تر از آن یکی دایره دیگر هم بسته شده بود خیلی بزرگتر و پر رنگ تر
 خیلی شبیه با مار جوی غلیظه سیاه که در قطب شمال پیدا میشود که بزبان فرانس (فینن پلور بوال) میگویند
 شب را باز یکرامی تیریزی آمده بازیهای خوب غریب در آوردند (روز شنبه ششم) امروز
 باید از تیر حرکت کرده برویم بصوفیان در روزنامه سفر سابق نوشته بودیم که راه چهار فرسنگ است امروز
 تحقیقا معلوم شد که پنجر سنک نیم سکن است صبح برخاسته بیرون آمدیم و لیعهد و امیر نظام و مظفرین رکاب
 ما و صاحب منصبان از باجانی همه حاضر بودند از در باغ شمال بیرون آمد سوار اسب شدیم امروز هم مادر خانه سا
 الملك از راهی که در روز بخانه امیر نظام رفیقیم رفته بعد پیچیدیم بطرف دست چپ از راهی که منتهی میشود برو دخانه
 اتی بعد سوار کاسکه و بازی شده را ندیم از محله شرخاب گذشته و از محله امیر خیر عبور کرده آخر شهر رسیدیم
 برو دخانه آجی که آنهم جز محله امیر خیر است راه کاسکه اش همه جا خیابان وسیع است طرفین راه از باغ شمال
 الی بل آجی باز مثل هر روز جمعیت زیادی از زن و مرد و ایستاده بودند زن ارمنی و فرنگی هم زیاد دیده شد
 شه تیر خلی با کیره و آباد و منظم است در خانهای اعیان و بزرگان و معارف و تجار تیر عموما شبها هنر
 روی دو چراغ لامپ میوز و بیکر سبکی عقب سر ما بود و کوچهها و محلات را معترفی میکرد و لیعهد و امیر نظام
 سایر مظفرین هم همه در رکاب بودند از در باغ شمال که سوار شدیم الی رو دخانه آجی که آخر شهر است درست
 بفر سنک راه است بیرون شهر هم با جمعیت زیاد بود و آخر شهر که هنوز مسافتی برو دخانه مانده هنر
 با می از رو دخانه بریده میرند به پائینا زراعت میکنند که متجاوز از یکصد هنر و برهنری بقدر یکت
 رو دخانه است انقدر آب که از رو دخانه میگذرد و با مقدار هم هنر بریده اند و حقیقت تمام آب این رو
 خانه زراعت میشود درینوقت رو دخانه آب زیاد کل آلودی داشت منیع این رو دخانه از سر است
 دم بل آجی که رسیدیم سوار اسب شده انبل که ششم بل تغییر کرده اند خیلی خوب پلی است انبل که گذشتیم

شنبه
 ششم

این توده غلامهای ولیعهد را فرمودیم بآب زدن نزدیک پل گردابهای بدو رودخانه هم کل است
 آب زیادی هم دارد آب تاب سینه سوار میرسد خلاصه همه سالم از آب بیرون آمدند بعد سوار کالسکه شده
 یکصد راس سب توپخانه شهر تبریز را آورده از جلو کالسکه گذرانند بعد رانده دو سه میدان بسی که رفتیم یکی
 از نهزهای رودچی را گرفته قدری بطرف بالا رانیم اینجا افتاب کرد آن زنده بنهار افتادیم شکارگاه ولیعهد که بابا
 باغی است طرف دست راست پیدا بود با دو برین دیدم از دور کوههای سختی بطراف بعد از بنهار سوار کالسکه
 شده رانیم برای صوفیان تفصیل این راه را سابقا نوشته ایم و دیگر لازم نیست نوشته شود اما بعضی جا بای تازه
 که در این سفر دیدیم این قرار است طرف دست راست دوده است یکی موسوم به غنچن و دیگری زبیرنو که هر
 دو مال حاجی میرزا جواد آقا محمد تبریز است اما پشت کوه واقع است پیدائست لیکن نزدیکت ریشت غنچن
 یکده دیگر است شمش نهر است بعد ده خواجه مرجان است که درواخته کوهی افتاده است کوهیت خشک
 فطرتی ده چشمه آب خوراک دارد اما زاعت این ده از آب رودخانه تنخ کزلی مشروب میشود و قنق
 حضرت امام رضا علیه السلام است بعد قدری که رانیم رسیدیم بیکت باغی که تازه احداث شده است
 سابقا این که آمدیم اینجا هیچ آبادی نبود محمدنجان قاجار فراسشباشی ولیعهد چند سالی است ساخته و قنالی
 برای جاری و احداث کرده است و مشهور بچکه خانه است خوب جانی خواهد شد امروز هوا صاف و آفتاب
 گرمی بود و بات زیادی هم در دست چپ دیده شده اول ساوان است که مال حاجی میرزا جواد آقا
 محمد است بعد قم به که باز وقف بر حضرت رضا علیه السلام است یکت پته بود و زبیرنو یکت این ده که اردو
 هم پیدا بود خاک زرمی مثل سرمه داشت با بخت اسم این ده را قم پته گذاشته اند و سلطان باز ملک محمد است
 ده نمک الله علی بیکری است و بات دیگر هم دارد سه ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم طرف
 دست چپ دامننه میشود و میزند که است که محاذی صوفیان واقع است ملک و حترضة الدوله فرمانفرما
 مرحوم است سر با این و بات از فوج چهارم است و صوفیان خیلی ده معتبری است این سلطان که شهر
 مانده بود یک ساعت از شب گذشته آمده است (روز چهارشنبه به ختم) امروز باید برویم
 بر نیکوچرخ سنگت راه است صبح برخاسته بیرون آمده سوار کالسکه شده رانیم رسیدیم بیکده
 وسیعی که طرفین دره کوه بود و رودخانه هم از میان دره میگذشت بهین رودخانه است که صوفیان
 میرود این رودخانه هم از چشمه سار با و آبهای کوه شوش تشکیل میابد و از ده سیوان گذشته با بختی آید
 خلاصه رانیم کوههای طرفین بعضی خاکی است بر چه میرانیم راه از میان بهین دره بود و بر چه بالا تر میرفتیم
 زمین و کوهها کم کم همه چمن میشد تا رسیدیم به رود راه که یکت راه از شور دره میرود و سفر سابق که آمدیم از راه شور

دره رفتیم و از سر کوه وارد مرند شدیم این سفر میل نکردیم از آن راه برویم بهینطور با کاسکه از راه کالاسکه
 رو اندیم هر چه میرفتیم کوه شوکم کم نزدیک بجایه میشد و تمام دره چمن بود و کل و زراعت کل روغنی زرد
 هم خیلی داشت این کل در جایهای بسیار سردیلاقی غل میآید و در برکهای بوته کل و رقی شفاف دارد
 سوارا سب شده از طرف دست راست را اندیم برای دامننه کوه شوکه انجانها بخوریم مثل کوه شود کمتر
 جای دنیا یافت میشود تماشای پوشیده از برف است و بر کجای برف ندارد کل و سبزه و چمن است و آب
 لوش زرم است تا سر کوه همه جاسب راحت میرود تا نصف کوه را زراعت و چمن می کنند و این
 راعات همه جزو ملک سیوان است خود قریب سیوان هم تومی دره در دامننه کوه واقع است مادیگر
 سیوان رفته را اندیم با لای کوه چمن بسیار خوبی کل زرد و روغنی و ذیق و آویشن و قاز باغی و شنک
 و شبدر و سنولی و کلنای زیاد با انواع و اقسام داشت بر کجای زراعت کرده بودند زمین خاک سبز
 بود اما سایر جاها تا ما سبزه بود خیلی کوه و صحرای با صفای خوش منظری است آب کمی هم از برف میآید
 تومی چمن در دامننه کوه که جای خیلی خوبی بود آفتاب گردان زدند بنهار افتادیم این صحرای کوه کل تومیایی بود
 دارد کل و نباتاتی است کوچک و نفیس رنگت کل را که از غلافش میکشد شبیه بیک قیف است و در
 آن قیف کردیست که بچشم میکشد سوزش ملایمی میکند چشم را شفاف و روشن میآید باین جهت کل تومیایی
 گویند کل تومی در لوه الوند بعد از خیلی بهم میرسد از کل ذیق هم که فرنگها عطر آن را می گیرند و زبان فرانسه
 (ایوانیس) میگویند و اینجا زیاد است باز چه هم داشت و بروی بایک چشم اندازی که تمام صحرای دره با
 و کوههای فراوان برف و بلند از دور پیدا بود از طرف شمال هم کوههای اطراف همه پیدا بود کوه شوکم بالا
 سرا بود بقدری نزدیک که اگر کاری حیوانی تومی بر چهار راه میرفت پیدا بود و من با چشم میدیدم خلاصه چشم
 انداز با صفای بود و بنهار خوریم اعتماد است لطفه حاضر شده قدری روزنامه اروپا خواند بعد از بنهار این
 بمانون را فرستادیم تومی دره شنک بعدی بیاورد که ملاحظه کنیم آنچه معدن است و دندان سوار شده
 را اندیم با لای کوه خیلی گردش کردیم باز همه جاسبزه و چمن بود آنچه باش که علف معطر است که در سوپ و
 آش میریزند و خوش مزه است زیاد داشت بخوراسیم مدتی نفیج و گردن کرده دوباره بافتاب گردان
 برگردیم و تا عصر مانده چای و عصرانه بخوریم که درین بین هوا سرد شد باریدن شد کاسکه ما هم تومی جا
 و خیلی دور بود بخیل از کوه پانین آمده فرمودیم آفتاب گردان را انداختند که درین بین رعد و برق شد
 و شروح بباران کرد ما به بخیل آمده تا رسیدیم کاسکه تا ناگه کاسکه برسیم لباس ما از سر تا پا تر شد سوار کاسکه
 شده را اندیم تا بکاروانسرای از بناهای شاه عباس که همراه بود رسیدیم لباس عوض کردیم و بعد از آن هم

در کاروانسرا دیدیم که از ترس رعد و برق و باران قبل از ما با سجا آمده و پناه برده بود از کاروانسرا بیرون آمد
سوار کاسکه شده را ندیم برای منزل باران باز همان طور میبارید و ده یام بطرف دست راست در دست
کوه واقع است این کوه قطعه ای سبز و خرم با صفای خوبی دارد که اگر وقتی شخص بخواهد به شامی اینجا بیاید
باید در ده یام بماند و از اینجا باین کوهها آمده گردش نماید کوه مشوکوه بزرگترین است با نذاره البرز است و شکل
مخروطی است که فرنگها (پیروان) میگویند با اسب نازدیکت میر کوه بلکه مافله کوه هم میتوان فیت
خلاصه کوه و صحرائی بسیار خوبست خیلی میل داشتیم از کاسکه بیایده شده سوار اسب سوم و این کوهها را تا
کنیم تا بواسطه باران نمیتوانستیم بهیچ طور با کاسکه را ندیم صحرا هم تمام پراکنده بود تا رسیدیم به جایی
عیسی خان تفنگدار مرندی که در ده دیزج کجای می نشیند بحضور رسید و سفره و از ده سال قبل از ما آمده
فرنگت بود وقتی با یار رسیدیم همین حاجی عیسی خان را دیدیم و در روزنامه آن سفره هم نوشتیم چون پیروان آمده
از تفنگداری معاف و در اینجا موقوف است حال آنرا در مثل همان حال دیدیم به شکسته نشسته است بعد
رسیدیم بدی که آتش ملا یوسف است جمعیت زیادی داشت از اینجا که ششم دبی و بلور دست راست
واقع است آتش ویزج علیا است ملائی دارد آتش ملا مناف است بحضور آمد بعد رسیدیم به قصبه مرده
باغات زیاد دارد و سراب و توپچی زیادی بدولت میر بد جمعیت مرد و زن مرده اطراف کوچه ایستاده
بودند یک رودخانه هم از وسط و میگذرد از قصبه گذشته اردو را از طرف قصبه زده آمده اردو سرای برده
شدیم دیهیز دیکت بر نندیده شد آتش کشند لچ است و فوج چهارم و فوج دوم حضرت و غیره سراب و
توپچی خیلی ازین ده دارد از همین ده کشند لچ بک صاحب منصب رشیدی بیرون آمد آتش سعید سلطان بودند
ده دیگر هم دیده شد که آتش قحطم بار است مجتهدی هم از مرند بیرون آمده بحضور رسید که آتش قحطم
عرض میکرد و مازده از کربلا آمده است صاحب منصبان مجتهدی که از مال فوج دوم حضرت و غیره در مرندی نشینند
حاجی احمد خان باور اول و عبد الله بیک باور فوج چهارم محمد بیک باور سعید سلطان از صاحب منصبان
توپخانه حسین خان ولد علی رضا خان معلم قدیم محمد حسین بیک باور نعمت الله بیک صاحب منصب توپخانه
که سفر سابق فرنگستان درینجا دیده بودم امسال ندیدم پرسیدم عرض کردند مرده است حاجی میرزا جواد
مجتهد در مرند هم خیلی ملکت دارد (روز پنجشنبه هشتم) امروز باید برویم به کلین قبا عرض
کردند اینجا هم ملکت حاجی میرزا جواد مجتهد است راه امروز هم بقدر بخیر سنکت بود صبح سوار اسب شده
قدری از راه سواره با ولیعهد و امین السلطان و امیر نظام فرمایش کنان رحیم بعد سوار کاسکه شده را ندیم تا
رسیدیم بجایی که جلگه کوچک می شود اینجا یک رودخانه جاری است که از طرف زوز میاید و زوز نیمفر سنکت

مالانی بر روی خانه واقع است اما در یاسد است از اینجا هم گذشته داخل دره و ما هور شدیم آورده و
فدست می در دست راست بود عرض کردند همس قرآن و متعلق بولی بعد است وقت نهاده بود
اسبانده و رفتم نوی بقطعه از ملاک آن ده نهاده و ما خود دیده نهاده و ما خود دیده نهاده و ما خود
حاصه بود و ما آمده و ما خود دیده نهاده و ما خود دیده نهاده و ما خود دیده نهاده و ما خود
همی فرمایست کردیم قدری باران می بارید از اینجا قدری آریه - نور پیدا بود و نور زیست آمادی جبر
و نه دست سر بار و توچی دار و باهت بسیار دارد از اینجا تا آنجا که فرنگی مسافت است با دو
تا تا گرم در دامنه کوهی بقدر البرز واقع است ولی وسیع اطرافش را همه دیدیم کاری کرده اند چینه
زیاد دارد و در این صفا و خوبی نمی شود مثل بقطعه از پشت است خلاصه سوار کالاسکه شده را اندیم گاهی سوار
فدستی سیرالا اما راه کالاسکه همه جا خوب بود تا رسیدیم با قول حاکم گلین فیاض الله خان صدرت و
تا که در کجولو می نشیند اینجا آمده در صورت رسید به قدری دیگر که را اندیم سوار و پی از دور دیدیم معلوم
در باستان خان و بیلول پاشا خان با کوئی هستند با حسین قلی خان به یحیی پاشا خان و مصطفی خان میر بیلول پاشا
و غفر الله خان سر حبيب الله خان و سید محمد نصر سوار از ما کو با استقبال آمده اند و ما نظام هم به صفت
از استاده بود و هم از کالاسکه سوار است شده و این سلطان رفتم از جلوف صفا سوار و هم سوار و هم
از کرد و به در آلود کرد و عود سالو و کرد و بجای جلوانها که گد تخم دوباره سوار کالاسکه شده را دیدیم بدنی طول
سعد ما بمنزل رسیدیم و در دست راست دیده شدی را بالای کوه واقع بود و همش خمر نهاده و کوه
این را همش اور یا ندی بی ده گلین جاسم حرف دست چپ واقع بوده بسیار بزرگی است و در سیمیه
تا در همان این است که در زیر سنگ های بزرگ واقع شده است یکت میث که عبارت از
حالی باشد از نوز آورده بودند میث غریبی بود هیچ شباهت به میثهای طه آن ندارد و هوای امروز لرغم
و در شد و باران بارید اما برق نداشت و در سفره از ده سال قبل هم که اینجا آمدیم میارید بحال هم بنا
و دات معتبر خوبی هم که در مرند دیدیم یکی با محی و دیگری لیوار بود سیر محمد خان متخیست و حاجب الدوله
از رفتند کناره ارس که جای سر برده بارامعین گسند تا آن که وقت افرا داشت باز باران
شدت مبار و (روز جمعه هفتم) امروزه باید برویم کناره ارس چهار فرسنگ راه بود و صبح
که برخواستیم هوا صاف و آفتاب و از باران و شب خیلی باغفا شده بود بیرون آمده سوار کالاسکه
را اندیم تمام صحرا از زراعت کرده اند علف زراعت بقدر که موجب هم از زمین بالا آمده و همه جاسبر و خرم
ما هم ما رسیدیم با قول دره دره خیلی تنگی است اگر چه راه کالاسکه همه جا ساخته و خوب بود لیکن از اول دره

در سیمیه

سوار اسب شدیم طرفین دژ که کوههای سخت بلند دارد کوه طرف دست راست همش کجیل است یعنی
کوه که بدژ نگاه میکند بخنان است پشت کوه همه زمان است و کوه خوبیت کجیل اسم یک چشمه است
درین کوه که نادر شاه فشار در سربازین چشمه منزل کرده است کوه دست چپ همش دوان است در این
کاهی سوار اسب میشدیم کاهی کاسکه نمی شستیم اما همه جا کاسکه میرود و سیاهبایک در سفر سابق دید
بودیم باز در طرفین دژ دیدیم چند تانی بهم زیاد شده بود و اندیم تا کم کم از دژ و از جلگه گرگر شدیم حاجی یک
بخصوص آمد یکت یکت ز بزرگی زده بود عرض میکرد این کوه نکه بزرگ دارد و یکت در می هم یافت میشود و
یکت کهای بنجا و غلی یکت کهای عراق نزار و بزرگتر و درشت تر است خلاصه بچنگ که رسیدیم سوار اسب شد
و اندیم بطرف دست راست یکت تپه دیدیم که مشرف به گرگر و تمام د بات و رود ارس و خانت
روس و غیره بود رفتیم بالای تپه آفتاب کردان زدند به کف افتادیم جلو ماده گرگر و لیوارجان
که برود متصل یکدیگرند واقع بود خیلی د بات معتبر خوبیت بالای منزل لیوارجان یکت کوه بسیار بلند
برف داری است همه جای کوه زمان و زراعت دیدیم میکنند کوه مالیده بسیار خوبیت اگر آدم
فضت داشته باشد برای گردش جانی از جای بهتر نمی شود زیرا این کوه یکت ده معتبری است همش قنار
یکت ده و یکتر هم هست همش آریسی است همه این د بات خیلی آباد و معتبر است هر یکت بقدر چهار صد پخته
خانوار جمعیت دارد و اینجا که ما بنهار افتادیم از آن طرف ارس که خاکت روس است شست گرگر و لیوارجان
کوه بزرگت برف دارد بلندی پیدا بود اسم کوه قاپان است کوشش بار تفاع البرز نیست اما خیلی بزرگست
زیر کوه قاپان سواد یکت آبادی پیدا بود باغات و خانوار زیادی داشت همش اردو باد است و در
درست تماشا کردیم اردو باد خیلی جایی خوب فشنکی است نظرف کوه قاپان محال فرا باغ است خلاصه
بنار از کوه سرازیر شده کاسکه نشسته اندیم میرزا محمود خان وزیر مختار ما که در پطرز بویغ است بتوسط
این سلطان اینجا حضور رسید بعد رانده خیلی راه که رفتیم بده شجاع رسیدیم که در دامنه کوه سنکی
مخروطی فشنکی واقع است شاه پلنگ خان را فرستادیم از دامنه این کوه سنکت آورد شکهای سلیمانی
و مرمر خوب دارد کوه سنکی کوچکی است بشیبه کوه دماوند یعنی کوه مخروطی (پیرامید) است نه اینکه بار تفاع
دماوند باشد دماوند نه برار متر ارتفاع دارد و ارتفاع این کوه تخمینا پانصد متر است خلاصه وارد منزل
شدیم میرزا محمد خان و حاجب الدوله چادر و سر پرده ماه از دیکت بر آویس زده اند پیاده شده ساحتی
کنار رودخانه ایستادیم آب تنز زیادی میآید خیلی با صفا بود هماندار ما از طرف روس میرزا پوپوف
و غیره و غیره که اسامی آنها نوشته خواهد شد باینجا آمده اند شلکووف مترجم سفارت روس هم که حاضر بود

و بهر رمضان

اینجا آمده است همه رفتند بنزد این سلطان طرف خاک ایران در کنار رس نباهای خوب باشد
ز غلرافخانه و پست خانه و غیره مانده ساخته شده است (روز شنبه و آتم رمضان) و
این همه است که بهر نکت میردم امروز که دهم رمضان است از آن گذشته داخل روس میویم
غالب برخواستیم و افتاب و بسیار گرم بود و بهار را منزل خوردیم بعد از بهار رفتیم به چادر یک کنار
زده بودند و لیعهد را خواستیم آمد بعضی فرمایشات با و فرمودیم بعد از چادر یک بهلوی آب بود آمدیم بجا
دیگر امیرال پوپوف که از طرف دولت روس آمده بود باشکونوف صاحب منصب سفارت روس
که از طهران آمده است بحضور آمدند بعد دوباره آمدیم بچادر یک کنار رودخانه بود ساعتی که گذشت وقت
حرکت و رفتن ما با نظر آب شد از سر پرده بیرون آمدیم جمعیت زیادی از سوار و سرباز و نوچه
و اباالی اردو و مترین کاب حاضر و دو طرف راه ایستاده بودند بمحور پاشا خان باکوسی و بهلو
پاشا خان و میرزا شفیق خان ستار الملک نیز حضور رسیدند اشخاصی هم که باید از اینجا بر گردند از قبیل
سبکت چی باشی و ساری صلاان و بشیر الملک و ابراهیم خان شعاع الملک رئیس کاس که خانه و تر
فرمان این شکر و صادم الملک و شعاع السلطه و غیره همه لب آب ایستاده بودند و حاضر
شدند بعد ما سوار قایق شدیم و این سلطان و امیر نظام و این السلطه و مجد الدوله و حضرت
و اعضا و السلطه پس و لیعهد هم با ما در قایق بودند قایق را باید ببرند ما محاذی تلکرافخانه و پست خانه
ایران و از اینجا از نزدیک درخت سیدی را با کنند قایق ما را هم از دم همان درخت را با کردند و
ما از جزیره آورد که در وسط آبست اینجا مانده شده سوار قایق دیگر شدیم که با هم برده میشود از آنهم بجهاد
بسلامت گذشته وارد خاک روس شدیم جمعیت زیادی از مسلمانهای اردو باد و فقاز برای تماشای
ایستاده بودند جمعی هم از علما اردو باد و یک دسته سواره قزاق روس و یک دسته سرباز نظام صف
بودند امیرال پوپوف هم با آنها جنم منصبان دیگر که در معیت او از روس آمده اند و صاحب منصبان
فقازی تا دم اسکله استقبال آمده بودند امیرال صاحب منصبان را یک یک معرفی کرد و از جلو صف قزاق
گذشته با همه احوال رپی کردیم بعد از پله بالا رفتم داخل طاق شدیم با امیرال قدری صحبت و فرمایش
نموده بعد او و همراهانش مخض شده رفتند و لیعهد و امیر نظام و غیره هم با ما با نظر آمدند و رفتند
سده رفتند آنوقت یک ساعت و ربع مغروب مانده بود در غایت قوی ایوان جلوه عمارت که بار و
نگاه میکند و در بین انداخته قدری تماشای اردو و بناها و عمارات تلکرافخانه و پست خانه و کمرخانه را
که با بای قسک باشکوهی است نمودیم بعد با دخت کیفی از طرف شمال غربیکه سمت خوی باشد بخار

امروز از صبح تا بجا آمدن کمال خوبی بود حالا بواسته این باد منقلب شد کرد و غبار زیاد پی ریخت بگونه
 از سرده قدمی چشم چشمت را میبندید و چادرهای اردوی آنطرف را انداخت نیم ساعتی طول کشید بعد چند
 قطره باران باریده هوا صاف و آرام شد قبل از باد و طوفان از همان طرف خوی برق و رعدی هم دیده و
 شنیده شد ولی صدای رعد از مسافت بعیدی بوده. فکر پیشخدمتها و اشخاصیکه در این مملکت
 ملزم رکاب ما هستند ازین قرارند: (میرزا علی صفرخان امین السلطان) - میرزا علیخان
 امین الدوله (غلامعلیخان غزنیسلطان) (محمدرالدوله علیقلیخان) (محمدرالدوله محمدیقلیخان)
 محمدحسنخان اعتمادسلطه (محمدعلیخان امینسلطه) (جهانگیرخان وزیرصنایع) (غلامحسینخان
 صدیقسلطه) (غلامحسینخان امینخلوت) (ابوالقاسمخان ناصرالملکات) (دکترطولوزان حکیم ثقی
 میرزا محمدخان متجدست) (ابوالحسنخان متجدست) (میرزا عبداللہ خان ایضا) (احمدخان) (محمدخان)
 ادیبالملکات) (اکبرخان) (حسنخان) (غلامعلیخان امین بجایون) (محمدنجان اجودان مخصوص)
 میوهسینیت دندان ساز) (مرتضیخان) (میرزا ابوالقاسم) (کلبعلیخان) (میرزا اسد محمدخان) (میرزا
 نظام مهندسالملکات) (فخرالامان) (حاجی علی کبر فراش خلوت) (شاپور میرزای متجدست) (آغا
 بشارت فراش خلوت) (حسین فراش خلوت) (حاجی آقای متجدست) (غزیرخان فراش خلوت) (حاج
 حیدر خاصه تراش) (میرزا حسین رخت دار) روز یکشنبه یازدهم که صبح برخاسته آمدیم قوی
 ایوان قدری ایستاده دو بین بطرف خاک ایران وارد و انداختیم بعدی رفت و بعضی در حرکت بود
 بعد امیرالآمده عرض کرد کاسکها حاضر است رفتم سوار کاسکه شدیم کاسکه بای مرتبه منتظمی از اینقرار بود
 کاسکه اول مخصوص سواری ما بود بعد کاسکه بارکشی که باید قوی آن میرزا محمدخان متجدست و امین بایون
 و مرتضیخان و کلبعلیخان و میرزا ابوالقاسم نشینند پشت سر آن کاسکه هماندار است بعد امین سلطان و بعد
 بعد غزیرسلطان و بعد همین طور بترتیب نشسته بودند خلاصه راندیم آبادی اینجا همان حلفا است که در طرف
 دست چپ واقع است دیگر هیچ آبادی ندارد و در محیط دورتره و مابور و پته خشک است تا برسید جلگه نخجوان
 جلگه نخجوان آبادی زیادی دارد و خود شهر نخجوان هم آثار و ابنیه کهنه خراب از مسجد و بناهای معتبر دیگر دارد
 رسیدیم بشهر در خانه حاکم نخجوان بنهار خوردیم هوا خیلی گرم بود ابالی نخجوان مخلوط از مسلمان و ارمنی و روس میباشد
 بعد از بنهار سوار شده راندیم از نخجوان که گذشتیم دیگر کلی آبادی تمام شده و همه جاصحای خشک و کوههای سخت
 بی سبزه بود قدریکه راندیم رسیدیم بجای پاره خانه قربان بهر جای پاره خانه که میرسیم پیاده شده میرسیم قوی اطاق
 کوپلی اینجا نشینیم تا اسبهارا عوض میکنند دوباره برآه می افیم اینجا هم رفتم قوی اطاق نشینیم صحبت زیاد

از اطراف جمع شده بودند آخوندی هم باشاگردان و اطفال زیادی از ایرانی و ارمنی که در مدرسه شاه یحیی می‌نهند
جله آمده و نهایت منظوم خوبی زبان ترکی برای وود و ماساخته و میخوانند از شاه یحیی تا اینجا و و فرسنگت راه آ
شاه یحیی هم محل عبور و مرور مردم و قوافل از ایران بروس و از بروس بایران است و جای معتبر است اینجا هم کتی
و قایق دارند و سیم کشیده اند از شاه یحیی بخوی و ارومی و اکنزد و مراوه می‌نود مرضی علی خان پسر تیمور پاشا
خان هم که جوان خوب خوشه و فیت در اینجا که چارخانه قبراق است آمده به حضور رسید پیش از رسیدن
بقبراق اول بده گشت رسیدیم و از اینجا گذشته بقبراق رسیدیم از جلفا که حرکت شد اول در چارخانه الخان
اسب عوض شد و از اینجا گذشته به بخوان رسیدیم پیش از رسیدن به بخوان بیکت رودخانه عظیمی بر خوردیم
که آب کل آلودنی وادی داشت با کاسکه از آب گذشته بخوان که حرکت کردیم اول در چارخانه بیوکت
دوری اسب عوض شد از بیوکت دوری بقبراق رفتیم و از قبراق که سوار شدیم محال شرور در طرف دست
چپ راه واقع بود که نام آن محال ده روی ده و باغ روی باغ است رودخانه بسیار عظیمی است موسوم به
آریاچای که محال شرور را مشروب میکند محال شرور مثل ریخاوه و و فریه است که بنده از زمین رودخانه آب
میخورد منزل شب ما باش تراشین است از ده رسیدا بود و اما ازین رودخانه نمیتوان گذشت اگر عبور از
رودخانه ممکن بود راه نزدیک بود و خیلی زود منزل میر رسیدیم لیکن حالا باید دور بزنیم و این پل کسی که روی
این رودخانه بسته اند بگذریم و آنوقت سرازیر شده برگردیم بیاش تراشین با نتیجه راه دور بود
یک ساعت و نیم از شب گذشته وارد منزل شدیم در خانه همعیل بیکت پسر خلیل بیکت که از ابالی شرور است
منزل کردیم خود همعیل بیکت هم جلو آمد عمارت خوبی دارد و امشب بعد از شام چراغان و آتش بازی
کردند رفتیم در بپله عمارت استاده تاشا کردیم (اشخاصی که از صاحب منصبان روس و غیره امر و
در جلفا به حضور آمدند این قرارند وین امیرال جوانان جوذان پوپوف مهمان داد و دینس ملتوین)
کنت کلیرسرهنت و اجودان اعلی حضرت امیرالطودی) جوانان دژد فروماتود پوس دند و کف
کوساکف) جوانان لیوننان شالیکوف خاکه ایالت ایوان) اکناد و کف سرهنت حکمان و ج
قزاق ادمان نمرة اول) بوراشکوف سلطان اجودان دانداد مرلی ایوان) فن دوتون
سرهنت و مهندس باشتی یالت ایوان غیر ازینها هم از صاحب منصبان روس زیاد بودند علمای
ارو باد هم که بحضور آمدند اسامی اینها این قرار است حاجی معین و اعظم) حاجی میراثم اقا نصیب)
آقا میر یحیی مدرس) آقامیه یوسف) آقامیر صادق از بخا و معارف اینجا هم بودند (روز دو
شنبه و از دهم) امروز باید برویم بایردان صبح بخوانسته کیاعت و نیم از دشته گذشته برای
لاری

سوارى برون آمده سوار کاسه شده را ندیم سه فرسنگى که رفتیم رسیدیم بجا پارخانه صدرک پناه شده
رفتیم توى اطاق کوچکى شستیم اسبها را عوض کردند سوار شده را ندیم تا رسیدیم بدو لویاده شده در اینجا
نهار خوردیم و لودره تا بل کوه اشترى واقع است کوه افری کوه با عظمت غزنی ست دور تا دورش همه
جلگه و زمین منطح است از وسط صحرا بقدرت کامله خداوندی دو کوه بلند برآمده بر آسمان کشیده است
یکى بزرگ و دیگری کوچک که یکى معروف باقرى بزرگست و دیگری افری کوچک افری بزرگ منقطع است
افری کوچک اگر چه چندان مرتفع نیست اما خیلی مقبول و خوش ترکیب و محوطه طی شکل و تماشای پوشیده از برفست
این دو کوه از طرف ارس واقع است وسط دو کوه دزه ایست مالیده و این دو کوه که مثل مادر و فرزند میمانند
از دو طرف دزه بالا رفته و هر دو پوشیده از برفست حدود ایران و روس و عثمانی هر سه منتهی باین کوه اند
میشود کوه دماوند معروف ایران که در ده فرسنگى طهران واقع است خیلی شبیه باقرى بزرگست اما عجیب
این است که این دو کوه افری باین عظمت چشمه و آب خیلی کم دارند و اطرافشان خشک است و هیچ آبى نیست موم
با خورک که در دامنه افری بزرگ واقع و تعلق بدولت روس است بجهت خاوار جمعیت دارد یک چشمه
آبست در دامنه افری کوچک معروف بسواد بلاغی که محل سلاق طایفه اکرا و جلایى است که رعیت ایران هستند
خلاصه از دو کوه که نهار خورده و گذشتیم یکت رودخانه کل آلود بزرگى بر خوردیم که همش دوى چایى است بکمال جمال
خیلى بزرگى این رودخانه دوى چایى آب میدهد که اسم محال مزبور دوى باسار است و معنى دوى باسار این است
که رودخانه دوى این محال آب میدهد بدین رودخانه از طرف کوههاى دست راست که معروف باقریجه است
میآید این کوهها برف پوشیده و بطوریکه محال داخل برف است برضن هیچ کس نکرده و مثل این است که ناز برف بارید
باشد بعد از ده یو و گذشتیم که ده بسیار بزرگى است و سکنه اش ارمنى است بعد ببلوک فرور رسیدیم غلب
این دوات سکنه مسلمان و ارمنى زیاد داشت اما ارمنیش زیاد تر است بعد از محال کرین باسار که ششم کرین
سم رودخانه است که این محال مشروب میکند و به کرین باسار مشهور است از کرین باسار باقى حمزه لى
رسیدیم که در اینجا باید اسبها را عوض کنند و لى عوض نشد و را ندیم برای ایروان از قراق لى ایروان گام
راه ده و آبادى پیوسته بهم میگویند که زمین خالى نداشت بقدر شازده فرسنگ راه همه ده و قریه بود تا ماین
آبادیها بواسطه رودخانه هاى زیادى است که زمین مى نشیند و اسباب آبادى این صفحات شده است
یک ساعت و نیم بغروب مانده رسیدیم به شهر ایروان جمعیت زیادى از ابل شهر با استقبال آمده بودند بناه
خان اردانى که از معتبرین ایروان است سواره ایروان را با استقبال آورده بود قدرى با او صحبت شد
اسامى بعضى کوهها و دوات را عرض میکرد و اردو شهر شدیم شهر ایروان توى دزه واقع شده است اینجا کل اقیانوس

دیدم که اوایلش میبایست از بلوکانیکه در روز عبور کردیم کل سجد زیادی دیده شد که بوی آن کالسه و فضا را
 معطر کرده بود و میانه دولو و قملو ابلاست کرد رعیت روس نشسته اند که اسم اینها بروکاتلو است و در زن
 ها از میان دختران و غور غور و بور آلان می نشینند از رئیس آنها پرسیدم که چند خانوار بید عرض کرد ما پانصد
 خانواریم این محال نقاط که اسم بردیم محل قتلانی آنماست اما بلا قشان اگر بچه است که واقع در کنار رودخانه
 فراسواست و این رودخانه از بالای سر جلود داخل ارس میشود و سالی اینها یکی فحش آقا و دیگری پسر فحش
 آقا که جوان خوبی بود در محله از آنها خانها و بناهای خوب بوضع و طرح اروپا ساخته اند همه جبهه شهر ابرو
 پیچیده و از جمعیت دارد طاق نصرت بسیار خوبی ساخته اسم ما نوشته بودند ابالی ایروان از روضها و
 شمشیر بندهای نظامی و صاحب منصبهای سلمان و ایرانی و روسی هر چه در ایروان بودند حاضر شده بودند بعد
 بسند چهار صد نفر هم از سران بای ارمنی که تازه از ارمنه سر باز میگرفتند و صاحب منصبان آنها روسی هستند
 صف کشیده بودند و هم طاق نصرت که رسیدیم پیاده شدم هماندار و امین سلطان و سایر ملترین
 هم رسیدند آمدیم در باب اطاق بستن تمام صاحب منصبها و عموم مردم اظهار لطف کردند و سر باز با هم اند
 از جلو ما گذشتند بعد از آن داخل عمارت حکومتی شدیم عمارت خوبست این همان عمارت است که در سفر
 سابق هم آمده منزل کرده بودیم اما بهتر و پاکیزه تر شده است تعمیرات خوب کرده اند شام خوردیم بعد
 شام باز هماندار و سایر صاحب منصبان بحضور آمدند شبزاری و چراغان حاضر کرده بودند رفتم بیرون عمارت
 رونی پله که تمام صاحب منصبان و غیره ایستاده بودند تماشای شبازی را کردیم جمعیت زیادی از مرد و
 زنهای فرنگی و ارمنی و غیره هم بودند قالیهای ایرانی در عمارت اینجا خیلی بکار رفته است حتی پردای اطاق
 هم قالی است در حوالی این دبانیکه در این دو روزه دیدیم چمن و مرتع زیادی دیده شد که قره مان بسیار
 در اینجا با میچر دیده شد بعضی شترهای سفید شکست هم در مراتع دیده شد خلاصه یکی از جزایرهای معتبر اینجا که همیش
 کشمیش (کشمیش) است جز مشقین بود بعد از ورود ما با ایروان هوا پر بود و برق زیادی شد و باران
 خوبی باریدند تا آنکه بود که در ایروان باران نیامده و در بر شده بود امروز که بارید مردم خیلی خوشوقت شدند
 روز سه شنبه سیزدهم بهار امروز باید برویم به دلیجان مسافت راه چهارده فرسنگ است
 صبح که برخاستیم ساعتی بعد کیش اوج کلیسا که باید بحضور بیاید با بعضی کیشهای دیگر که آنها هم معتبر بودند
 آمدند در اطاق بزرگی که صورت امپراطور روس هم در اینجا است ایستاده منم از اطاق دیگر با بخار فته
 آنها را هم بطور ایستاده ملاقات کرده صحبت داشتیم بسیار کیش معتبر است این سوای آن کیشی است که در
 سفر دوم فرنگ ایجادیده بودم کیش رفت بقدر پنج دقیقه که گذشت ما هم سوار شده و ملترین هم همان ترتیب

شبه

معمول در کالسکه‌ها نشسته رانندیم وضع و حالت این راه را در سفر سابق نوشته ایم در این سفر اگر خبر تازه بینیم می نویسم شهر اریوان را در سفر سابق که دیدیم خیلی خراب بود حالا خوب آباد شده خانهای معتبر عالی و مساجد و مدارس متعدد و خوب ساخته اند که بهینطور که بسرعت از توی کوچه های گذشتیم دیدیم همه جا از توی شهر سرد بالا رانده تا رسیدیم به بلندی که شهر اریوان در کمال خوبی پیدا بود کوه های آفری را هم با از اینجا دیدیم هوای شهر اریوان با طهران ده روز تفاوت دارد یعنی از طهران ده روز سردتر است خلاصه رسیدیم بجای پارخانه اول که امش ایل یا راست اسب عوض کردیم پسر تیمور پاشا خان واقو امش که تا اینجا همه جا همراه بودند و در جلوی اسب می افتادند از اینجا مرخص شده رفتند به ماکو خود تیمور پاشا خان هم از ارس تا چارخانه قراق همه جا پشت سر اسب میدویدند در قراق و اما ند بکاس که نشست اما پسر واقو امش تا اینجا اسب می افتادند پسر تیمور پاشا خان دختر پناه خان اریوانی را اینجا بد بکیر و تیمور پاشا خان مرخصی گرفت که تا قلیس آمده چون نکسیرا داروبه اطباء قلیس رجوع کند و مراجعت نماید سوار کاس که شده رانندیم این راه چون در ییلاق واقع است و برف و باران و گل متصل خرابی بآن میرساند دولت روس ناچار است که راه شوسه بسازد این است که این راه شوسه است بعضی جا با هم خرابی دارد که مشغول تعمیر بودند و در راه سنگ و شن ریخته بودند و باین واسطه کاس که گاهی تند و گاهی کند میرفت تا رسیدیم بجای پارخانه سوخو نوتا تا اینجا هم برجب معمول اسب عوض کرده و سوار شده رانندیم تا رسیدیم به نژیاتا اختا اینجا نهار خوردیم اینجا با که اسب عوض می شود و نهار می خوریم همه و بات معتبر است که عمارت و جای مخصوص برای عوض کردن اسب دارد تمام رعیت این د بات هم از این مکر این ده اختا که از روس رعیت مخصوص آورده نشاندند و اند و ابلش روسی هستند بعد از نهار باز تبرقیب و طرز معمول سوار شده رانندیم در یکه یف کاکه قریه ایست در کنار دریاچه کو دجه اسب عوض کردیم و سوار شده رانندیم یکت اسب هم در جای پارخانه سیمه نف کاکه عوض کرده رانندیم برای دیجان از سیمه نف کاکه ساعت بعد از ناهار بود که سوار شدیم و سیمه ساعت از شب گذشته رسیدیم بدیجان که منزل شب است از نهار گاه که سوار شدیم ابر تیره شد و باران زیاد می بارید گاهی ساکن و گاهی تند میشد اما تا درود بمنزل باران و شستم راه امروز را تمام سرو بالا آمدیم از چار پارخانه اول که ایل یار بود و چو چلی ییلاق و سرد شد و در اطراف جاده همه جا کوه های بزرگ و کوچک داشت که تا ما پوشیده از برف بود و مخصوص سمیت دست چپ که تپه دانی که قدری برآمده اند و این برف زیاد داشت و قطعه های بزرگ برف دیده میشد تپه های بزرگ و کوچک بسیار توی صحرای بود و اغلب تپه ها سنگلاخ بود اما دور و دامن آنها هیچ سنگ نداشت و بنزد تمام این صحرای سبز و خرم بود و اغلب جا با کلهای سبزه قرمز و حشی که در کوه های ایران پیدا میشود داشت اما ناهار برکت کرده بود و ایل بمنزل کلهای

دیدم که او با حبیب زیاد دیدم که در هیچ جا ندیده بودم خیلی صحرای خوب با صفا نیست در استنایونها و خرابای رو
 معطر کرد راست کرده برسم قاف و بتیبت بروی ما میرنجند کلهای بسیار خوبی داشت از جمله کل نردی دیدیم
 از به طرطایم بسیار خوشی داشت و این جنس کل از هیچ جای دیگر ندیده بودم از پل نفت کاکه گذشتیم کشیش
 در بهمان اینجا که در جزیره وسط این دریاچه معبدی برای خود ساخته است بحضور رسید این جزیره کو هیت
 سبز و خرم نزدیک ساحل که تا ساحل با پصد ذرع مسافت دارد و در این جزیره هم هزار ذرع می شود و رخت
 بید زیادی درین جزیره است که هنوز برکت نکرده بود کشیش ترکی سیدانست گفت همیشه در این دیر ستم
 و با قایق آمد و شد میکنم چند نفر تبعه و مرید هم داشت آب این دریاچه شیرین و بسیار گوارا است و ماهی غزل آلام
 دارد و دریاچه بسیار با صفائی است هوای خوشی دارد و اطراف دریاچه کو بهای بزرگت دارد که تمام پرازی
 و هر کجا از برف بیرون است سبز است عمق دریاچه هم خیلی است کو بهای انواع و اقسام کلهای خوب دارد به
 خصوص کل نرد و هولش خیلی سرد مثل یوچال لبرز طهران است از چا پارخانه آخری تا دلجان همه جاده سبزه
 و هموار است خیلی هم سبز می آید هم راه این سرازیر را از روی هند سه باج و خم ساخته اند که با سانی کالسکه ها
 می آید اول سرازیری درختها هیچ برکت نکرده بود کم کم پائین آمدیم هوا تفاوت کرد و درختها را دیدیم برکت کرد
 بود شکوفه آلوده و کلابی هم زیاد دیدم از اول این دره الی دلجان هم که آمدیم تمام کو بهای سبز و خرم بود و
 و ارامی انواع کلهای رنگت نکت از زرد و آبی و غیره و جنگل انبوه مثل جنگلهای مانده سان داشت هوا هم
 مترشح و خیلی با صفا بود دلجان توی جنگل اخر این دره افتاده و جای بسیار خوبی واقع شده است نفر سابق
 که آمدیم تمام این دره را مه گرفته بود و هیچ جا نماندیم برخلاف این دفعه همه طایفه پیدا بود و خوب دیدیم
 منزل مادر دلجان خانه اسد بیک یادگار ف رئیس فوج دلجان است که او از مسلمان بای عقلیست
 و حالا کلنل فوج و متوقف اینجا شده است عمارتی خوش وضع و اطافهای کو چکات ظریف خوبی داشت یک طرف
 که ترجم معروف نیست و نه تنها در طهران بوده و در دوازده سال قبل هم زمان مرحوم میرزا حسین خان سپهسالار
 عظم طهران آمده بود به حضور ما رسید خیلی سن دارد از جانب فرما نظرهای قفقاز (پوشش دند و کف
 کوننا کف) (آمده است با اینهمه سن بهمان بنیه است که در دوازده سال پیش او را دیده بودم هیچ
 تفاوت نکرده افواج و صاحب منصب زیاد می باشد بقیال آمده بودند که اسامی آنها ازین قرار است
 دینمیان رئیس مهند سین (اسد بیک یادگار ف رئیس فوج دلجان) (طرافینوف
 بود پود و چیت کرد و فکی) (پود و چیت طولایف) (مد اتوف) (داسینینکوف
 بود پود و چیت بود و دوف) (کیرکین) سوزیکانچی بیت و خنفر صا منصب کو چکات

بزرگ بود و پنجفرشب بعد از شام زن یکی از صاحب منصبان روس آمده قدری پیافوز و اسم حاکم کجبه
 کنیا زنا کامشیدک (ده دلیجان خیلی با صفاست مثل دبات ماندران میان جنگل واقع است رودخانه
 هم از پهلوی آن میگذرد که تقریباً سی سنگ آب دارد) روز چهارشنبه صبح هفتم (هم)
 صبح یک ساعت و نیم بسته مانده برخوایم امروز هوا صاف و آفتاب است امروز باید تغلیس برویم تا افتفا
 باید با کاسکه چایاری رفت و از اینجا به تغلیس باره آهن میرود و بیکر و ف عرض میکرد این الدوله و صدیق
 السلطه و سایرینی که از راه رشت آمده بودند و در تغلیس شده اند خلاصه وقت حرکت کاسکه
 حاضر شد و بهمان ترتیب سوار شده را ندیم از اینجا الی تغلیس و افتفا همه جا راه سرازیر است و قریه دلیجان
 ده و یلاق بسیار خوبست پشت بام عمارات اینجا هر کدام که این نیست تمام سبز و کلیستان است
 که آدم میتواند روی این باجهادر کمال خوبی گردش و تفریح کند عمارات و دبات و آبادیهایی دلیجان تک
 نمک واقع دقوی دره هانبا شده است بازار و محرن تجاری دارد و خیلی آباد شده و هیچ نسبتی بحالت دوازده
 سال قبل که دیده بودیم ندارد و رودخانه که از دلیجان میگذرد و سمش افتفا است راه همه جا از کنار رود
 خانه است رودخانه در دست راست جاوه واقع بود و او اخر رودخانه خیلی شبیه رودخانه جالوس
 که از پنجه رستاق محالی ماندران میگذرد و بدریا میریزد کوههای بلند در طرفین راه و رودخانه واقع است
 رودخانه همه جا با ما همراه بود و قدریکه را ندیم رسیدیم به ترسبه چای اینجا اسب عوض کرده را ندیم تا رسیدیم
 به (ادزون طلا) عمارتی نداشت الا حق زده نهار ایرانی حاضر کرده بودند زیاده خان کجبه و اما دهن
 میرزای مرحوم اینجا حاضر بودند نهار را هم او حاضر کرده بود اگر چه اینجا بار طوبست و کلهایی زیاد دارد و
 جنگل است ولی بواسطه گرم است رودخانه از مسافت زیادی با اینجا مانده طرف دست چپ افتفا
 از ادزون طلا الی افتفا قراق می نشیند قراقش هم سلمان است دوازده هزار خانوا هستند
 این قراقها تا ناکلاه پاپاق و لباس قفقازی می پوشند تیمور پاشا خان بهر جا در کاب است خلاصه
 بعد از نهار بهمان ترتیب باز سوار شده را ندیم بشهر قراق این شهر اسفرباق که آمدیم ندیده بودیم تازه
 بنا کرده اند خانه و عمارات تازه زیادی ساخته اند و باز هم از نو می سازند نایب الحکومه کجبه (کچن)
 هم اینجا می نشیند قراق خانه و قراولخانه خیلی خوبی ساخته اند خلاصه از اینجا گذشت را ندیم تا رسیدیم به
 افتفا که دهی است و عمارتی دارد از اینجا راه آهن است پیاده شدیم سرازیر و مویکاچی و جمعیت زیادی
 ایستاده بودند از جلوشون گذشتیم (پوشن) شود و اشید (حاکم شهر تغلیس) جلوه آورده بود و
 سینه بر تن و رود ما کرد این الدوله و محضر الدوله و جهانگیر خان وزیر صنایع هم که پیش از ما از راه

چهارشنبه

ازلی تخلص آمده بودند در اینجا به حضور رسیدند رفیق تو می و اکبر در اینجا با این الدوله و غیره قدری فریاد
شد این ترنهای بهم بسته با اندازه یک شریست خیلی وسیع و طولانیست جمعیت زیادی جا میگرفت
این ترن هم از ترنهای سفر سابق که دیدیم اطاقهایش خیلی بزرگتر و پاکیزه تر و سقف اطاقها بلندتر است جمعیت
زیادی از ایرانی و فرنگی و غیره دو طرف و اکبر با ایستاده بودند بقدریک ربع ساعت معطل شدیم تا ترن
افتاد و سه ساعت طول کشید تا به تخلص رسیدیم اطراف راه جلگه بسیار با صفا و از دور کوچه های خیلی قشنگ
پیدا بود و کوچه های زیادی که بقدره هزار متر از یکدیگر جدا بودند و حالا مثل کوچه های فرنگی همه سفید
و بی و نه است قدریکه از استفا که شتیم به پل و دو خانه که رسیدیم که آب زیادی داشت و پل طولانی بر روی
آن بسته بودند آب این رودخانه در جوار داخل و دو خانه ارس شده بدریای خزر میرود خلاصه رساندیم
رسیدیم بیک جایی که راه آهن بکوه برنجور چون کور نمیتوان حزاب کرد ناچار راه را از بغل کوه که یکمست
کوه و یکمست دیگر همین رودخانه که است ساخته اند از اینجا هم گذشتیم شهر تخلص همان است که مکرر نوشته ام
در کوهی واقع شده است و این رودخانه که هم از وسط شهر تخلص میگذرد نزدیک تخلص باز راه بکوه و دره میر
اینجا هم بیک کوهی را شکافته و بطح رین رسیده خیلی زیست و مخارج کراف این راه را ساخته اند رسیدیم بجا
شهر زن ایستاد و همانا عرض کرد باید فرمانفرمای قفقاز (پوش دند و کف کوماکف) بیاید تو می
کالکه راه آهن آنوقت با هم برویم بکار ایستادیم فرمانفرما آمد تو می ترین دست داده تعارف کردیم
فرمانفرما مردیت بلند قامت ریش سیاه و سفیدی دارد و وسط ریش امتیاز شصت و سه سال از عمرش
گذشته مرد بسیار خوش صحبت خوبیت با هم آیدیم پایین دم کار جمعیت زیادی بود ابتدا بیک فوج سالار
ایستاده بودند از جلوه صف سرباز گذشته احوال پرسی و اظهار التفات ما را فرمانفرما بسیار ساینده
آنها هم برسم نظامی جواب بلندی عرض کردند بعد آیدیم در ب اطاق کار بیکریکی شهر و اجزای حکومت شهری
تمام حاضر بودند و برسم معمولان و نمک بحضور آوردند بعد بلافاصله از اطاق کار بیرون آمده با جانشین
تو می کالکه نشسته را ندیم این سلطان و سایرین هم از عقب ما آمدند سه فوج سرباز و سالار و طرفین
کوچه صف کشیده بودند دیگر شاگردهای معلم خانه ایستاده بودند فرمانفرما از طرف ما برفت بهمد بلند
احوال پرسی و اظهار تفقد میکرد آنها هم جواب بلند میدادند خلاصه از پل گذشتیم رسیدیم بجا
جمعیت زیادی از مرد و زن طرفین کوچه ایستاده بودند و صداهورا بلند میکردند و در ب عمارت پیاده
شده از پله بالا رفته داخل تالارهای بزرگ شدیم تو می تالارها صاحب منصبهای بزرگ تخلص از نظامی اهل
قلم و غیره صف کشیده بودند که تمام آنها را فرمانفرما معرّفی کرد و به نفر تو مثل هم اذین قرار حضور داشتند

که آنها را نیز فرمانفرما معرنی کرد و قونول عثمانی قونول فرانسه قونول المان بعد با طاق را تحکام خود را
 رستم شهر تعلیس خیلی آبادتر از زمان سابق که دیده بودیم شده است عمارات عالی زیاد از دولتی و غیر دولتی
 از نو ساخته اند قدری در اطاق راحت شده بعد در باغ جلو اطاق خود مان که باغ کوچکی است قدری
 گردش کردیم از اینجا باغ بزرگ وسیعی دیگر که در آن طرف عمارت رفته اینجا را هم قدری تماشا و گردش
 کردیم بسیار باغ عالی با صفای خوبیت یک کور و در یک ارقالی و بزرگم اینجا بود ارقالی اینجا چیز غریبی است
 خیلی بزرگتر از ارقالیهای ایران است شاخش هم خیلی بزرگ و کلفت است هیچ نسبت شاخ ارقالیهای
 طهران ندارد لکن در سیاق چکش و خوش سیاق خراسان این قسم ارقالی زیاد است خلاصه بعد از گردش
 آمدیم عمارت اشخاصی را که امروز پرس فرما نفرما معرنی کرد اگر میخواستیم باسم نویسیم یک کتابی میشد همین
 قدر بنویسیم که هر کس از معتمدین نظامی و قلمی و غیره بودند بحضور آمدند شاه زاد بای گردشان را که با همان
 لباسهای قدیم خز بودند همه را بحضور آورده معرنی کرد و صدیق السلطه و ناصر الملک هم اینجا بحضور
 رسیدند شب هم خیلی خوش گذشت (روز پنجشنبه پانزدهم) امروز بعد از نهار باید بته مدرسه
 برویم و بعد موزه شهر تعلیس رفته تماشا کنیم نهار که خوردیم فرما نفرمای قفقاز حاضر شد و عرض کرد کالسکه
 رفتیم با فرما نفرما سوار کالسکه شده را ندیم این سلطان و غزوات سلطان و این خلوت و بعضی از پیشینتها
 با آمدند اول رفتیم مدرسه (اکول دیکاد) بعد چهار صد شاگرد داشت تمام مشغول تحصیل بودند موزه
 زوند اطاقها را یکان یکان گردش کردیم فرما نفرما همه جا از جانب احوال پرس میگردانید اینجا پیرون آمده
 رستم مدرسه (ژیمیناس) درین مدرسه شاگرد زیادی مشغول تحصیل بودند مثل همان مدرسه گذشت
 بعد آمدیم مدرسه دخترها که در زیر حمایت و ریاست (مادام جنرال شیرماتف) است خود جنرال
 مانوش بتری بود و حاضر شده بود و زوجه اش حاضر بود با او دست داده صحبت کردیم درین مدرسه بعد
 چهار صد نفر و خربای بزرگ و کوچک مشغول تحصیل هستند این مدرسه را هم گردش کرده بعد آمدیم موزه
 همان موزه است که سفر سابق هم دیده بودیم بعضی چیزها از قبیل بعضی مرغها و درختها و حیوانات و غیره علاوه
 شده است یک تخته دیگر هم روی آن ساخته اند صورتهای اهالی قفقاز را با همان لباسهای آنها با موم سجا
 اند چیزهای غریبی است انواع و اقسام شباهت از حیوانی و نباتی و جمادی و سنگهای معدنی و غیره درین موزه
 و حقیقت اغلب اسباب این موزه از خود قفقاز و اطراف قفقاز است در آخر موزه خط خودم را که در سفر
 سابق برای یادگار نوشته موزه داده بودم دیدم خیلی شکر خداوند را بجا آوردم که الحمد لله سلامت
 و یکبار بعد از یازده سال اینجا آمدیم مجدداً خطی نوشته اینجا یادگار گذاشتیم بعد مراجعت بمنزل کرده است

نمودیم امشب هم باید بطور رسمی در سر میز فرما فرما شام بخوریم کی ساعت بغروب مانده بالباس رسمی حاضر شدیم
 خود فرما فرما آمده عرض کرد شام حاضر است با هم بنشینیم توی اطاق و تالار بزرگی که شام حاضر کرده بودند
 فرما فرما بروی بالانظر میز نشسته بود دست راست ما امیرال پو پو ف نشست دست چپ
 جنرال لیوتنان تر و سکی و بعضی اربابها و جمعی از صاحب منصبان نظام قفقاز هم بودند و بروی تالاریک
 بالکنی بود که موزیکان چهار در اینجا موزیک میزدند دسته مطرب و خواننده قراباغی هم در بالکن نشسته
 میخواندند و میزدند خواننده قراباغیها بسیار خوب میخواندند و اشعار شیخ سعدی و خواجه حافظ را میخواندند و خلاصه
 بعد از شام هم باید بالباس رسمی بتاشا خانه رفت شام آوردند و صرف شد تمام مجلس را با فرما فرمای قفقاز
 بزبان فرانس صحبت میکردیم بعد از شام برخواسته آمدیم در ایوان جلوتالار دیگر یکی که باغ نگاه میکرد
 اینجا قدمی نشسته با صاحب منصبان تعارفی کردیم بعد آمدیم با طاق خودمان یک ربع ساعت طول کشید
 که با فرما فرما آمده عرض کرد باید برویم بتاشا خانه با او این پله پایین آمده سوار کاسکه شده و با همراهمان رفتیم به
 بتاشا خانه راه دور بود و در شده در اثر مخصوص خودمان نشستیم فرما فرما در دست راست ما و امیرال
 پو پو ف هماندار در دست چپ ما نشستند امین السلطان هم پهلوی پو پو ف نشست صاحب منصبها
 نظامی و غیر نظامی تغلیس و غیر هم توی صحن تاشا خانه و بروی بالاستاده بودند با آنها تعارفی کردم پرده
 که بالارفت آنها هم نشستند یکدسته بایکدیگر که رئیس این تاشا خانه مخصوص همین تاشا خانه از پاریس آورده
 بازی در میآورد و در وضع این تاشا خانه را آن دفعه که آمده بودیم در نظر هم بود و تاشا خانه کوچک کریمت
 دوم تبه دار و اما حالا مشغولند تاشا خانه جدید بزرگی میسازند آن تاشا خانه که ساخته شود و عمل تاشا خانه
 تغلیس خوب خواهد شد زنهای محترم روس و کرجی تغلیسی هم بالباسهای رسمی نشسته بودند و پرده بالارفت
 چون سراج باده حرکت بکنیم بعد از دو پرده برخوایستیم آمدیم در باغی که متعلق بخود همین تاشا خانه است باغ کوچکی
 آماجایی معقول و تشنگانست چادری زده میوه و بستنی حاضر کرده بودند پرس فرما فرما بعضی از زنهای
 محترم را آورده معرفی کرد از آن جمله زن و نیزه عدلیه بود پهلوی ما نشست قدیمی صحبت کردیم بستنی
 خورده و عینانی کشیده برخوایستیم بپرس در کالسه نشست آمدیم بمنزل (۱) روز جمع ۱۶
 امروز باید برویم بکلیت کی ساعت از دست انداخته پرس فرما فرمای قفقاز آمده عرض کرد وقت حرکت است
 اول آمدیم توی تالار بزرگ کشیش اعظم تغلیس بحضور آمد و خطابه در تنبیت و رود ما خواند اظهار تقفانی باو شد
 تمام صاحب منصبان و جنرال باوقونو لهای تغلیس که روز و رود ما حاضر بودند امروز هم حاضر شده بودند با آنها
 مهربانی و اظهار التفات شد و با پرس آمدیم در بپله عمارت از اینجا پرس فرما فرما را وداع کرده توی
 تالار

جمع ۱۶

کاسکه چا پاری نشسته در اندیم باز همانطور سر باز و قراق و پلین شه دو طرف کوچه صف بسته است باز
بودند جمعیت متفرقه هم مثل روز و روز و زیاد بودند از وسط صفوف سر باز و قراق و پلین گذشته تا از شهر
تقلیس خارج شده براه افتادیم را ندیم امروز و جزو صاحبان (کلنل ذمنت ویج) جناب
قراق را هم که اول برای تربیت سواره سبک قراق ایران بطهران آمده بود دیدیم خلاصه را ندیم در چا پار
خانه اول که مسطح بود اسب عوض کرده در چا پار خانه دوم (ذالکان) نهار خوردیم نهار خوبی بود
بعد از نهار اسب عوض کرده را ندیم در چا پار خانه (دوینت) اسب عوض شد بعد در چا پار
خانه (انانا اور) اسب عوض کردیم بعد در (پاسانا اور) اسب عوض شد و از اینجا
آمدیم به (ملیت) سیاحت از شب گذشته وارد شدیم امروز چهارده فرسنگ تمام راه
آمدیم اول اه که از تقلیس بیرون آمدیم بلکه بسیار خوب بنزخر می طرین راه بود کلهای بسیار داشت کوهها و
بودند رودخانه کریم طرف دست راست ما بود که همه جا از کنار رودخانه میآمدیم که خیلی آب دارد مثل یک
دریا نیست د بات خوب و مرغوب در جوی خوش تقلیس واقع است مرتی برای چرای گوسفند و قره مال و شتر
و غیره از اینجا بهتر میشود بسیار مرغوبیت کفر سنگ و نیم که از تقلیس دور شدیم بلکه تمام شد و راه به سنگ افتاد
جنگل هم کم کم دیده میشود راه آهنی که از تقلیس پونی و باطوم می رود و تازه ساخته اند خطش از طرف دست
راست انظر ف رودخانه کشیده شده است بقدر دو فرسنگی که راه را ندیم رسیدیم به پل آهنی بسیار
معتبری که معبر کاسکه بخارا است و خط راه آهنی از روی آن میگذرد و از بخارا آهین افتاد بدست چپ
جاوه و رودخانه که دست راست بود و همه جا تا همانخانه اول که مسطح بود و بار آهین همراه بودیم از
بخارا آهین از ما جدا شد و رفت بطرف پونی و باطوم و ما را ندیم برای تفقاز قدری که رفتیم از پل
اجری محکم بسیار خوبی که یک چشمه بزرگ و یک چشمه کوچک داشت که شتیم باز رودخانه که دست
راست واقع است قدری دیگر که را ندیم به بسیار بزرگی رسیدیم که یک شعبه بزرگ آب رود
خانه که از آن ده می آید و داخل رودخانه میشود از پل آن گذشته این شعبه بزرگ را گذاشتیم و دیگر ندیم
همان شعبه رو برو که آب کل آلوده داشته و خیلی کمتر از شعبه اول بود گرفته و بدست راست خودمان
انداخته را ندیم الی طیت که منزل اشب است اما شعبه کم که می نویسیم باز آنقدر آب دارد که با اسب نمیتوان
بآب زد و این راه بعضی جاها بلکه و بعضی تنگ و دره وسیع است و در اطراف د بات آرامنه نشین
خیلی دارد و هر چه میرویم راه سر بالا میشود و کوهها ارتفاع بهم میرساند و هوا سرد تر میشود و بات که بسیار در اطراف
این کوهها واقع است اما بروی ده خانه پنج خانه و بیت خانه تفاوت دارند و بات بزرگ نیست

مرتبه‌ای بسیار خوب دارند همه سبز و خرم تمام خانه‌ها در دامنه بامی این رشته کوه واقع است و زه بامی صیب از
طرفین دیده می‌شود تمام سبز و خرم از کوه‌های دو طرف رودخانه‌های عظیم جاری شده برودخانه که میریزد در این
رودخانه با و نهر با چون باید از عرض جاده شوسه بگذرد و برودخانه بریزد و راه را قدری خراب کرده بود سیل هم تازه
آمده است بعضی جا بامی راه خرابی رسانده بود درین مواقع کوه‌های سفید را با و می‌دیدند و چو پائین بطور خوش
بالای سر آینه استاده خیلی حالت خوشی داشت هر چه بالاتر می‌رفتیم برف نزدیک شده و هوا سردتر می‌شد
قله‌های کوه‌ها پوشیده از برف و بسیار مهیب است کوه‌های بسیار خوب سر راه دیدیم که شبیه است بکوه‌ها
مازندران تا دیان زیاد هم دیدیم خلاصه تمام این راه که آمدیم سبز و خرم و پر گل و با صفا بود بالا که آمدیم شکوفه
امرو و شکوفه بامی دیگر و شکوفه درخت‌های جنگلی که میوه خور و دارند تازه باز شده بود در این راه دولت
روس همه جا سر باز خانه و قراق خانه و قشون دارد در حقیقت این راه نظا میست وقتی که وارد ولایت که می‌تست
شدیم زیر پله عمارت یکدسته سرباز خج گرجی با موزیک استاده بودند رئیس آنها *جنرال لیونست*
طریطیر بود از جلو صف گذشته داخل عمارت شدیم عمارت دو مرتبه است مرتبه فوقانی منزل است از
جلو این عمارت همان شعبه رودخانه که همه جا در دست راست ما بود می‌گذرد و خیلی جایی با صفا می‌است
کوه‌های بسیار مرتفع جنگل دارد در جلو این عمارت واقع است چراغان مفضل کرده بودند امروز در همان خانه که بنا
خور دیدیم وقت نهار باران شدی بارید صدای رعد هم شنیده شد تا اینجا بودیم باران می‌آمد از اینجا که حرکت
کردیم باران استاده و هوا صاف و بسیار خوب شد اگر بنا می‌شد همه جا در راه ابر و رعد و باران باشد
خیلی بد می‌گذشت و احتمال هم می‌رفت سیل عظیمی جاری و راه را خراب کند چنانکه از سیل یکدو جا راه هم خراب
شده بود که بصعوبت که شتیم باری الحمد لله سلامت و خوشی وارد منزل شد شام خوردیم اینجا قدری آتش
بازی هم هوا کردند که خوب و با تماشا بود و هوا که می‌رفت روی درخت‌ها میریخت و مثل ستاره افشان می‌شد
صدای جیبی هم می‌کرد و اینجا تازه بایس نفیس یعنی لیلادست آمده است از طهران که حرکت کردیم می‌ست
روز بود که بایس شیروانی تمام شده بود اما از طهران که بیرون آمدیم الی اینجا بهیچ‌طور به نوبه در این منازل با
بایس نفیس و شکوفه بودیم *عبدتیکه علیحضرت* امپراطور در وقت احوال پرسی از سرباز با و آتی فون
می‌گویند که ما هم در دستیه همان عبارت احوال پرسی از سرباز با و قشون می‌کنیم بلفظ روسی و ترجمه آن بفرما
وروسی این است که در اینجا بنویسیم و آنچه را هم که سرباز با و در جواب عرض می‌کنند بنویسیم *علیحضرت*
امپراطور می‌گویند سلامتید جوانان رشید سرباز با و در جواب عرض می‌کنند ما سلامت
علیحضرت شمار می‌خواهیم نیز بامی آتی هنی سیم ملکر اف انگلیسها از طهران الی تعلیس همه جا همراه بود در دستهایون

دوم که از قلنس پرون آمده واسب عوض کردیم در راه آهین از طرف باطوم و پونی رفت خط فلکراف هم از آنجا
 جدا شده است از آن طرف رفت (روز شنبه هفدهم) امروز باید برویم بولاد قفقاز
 صبح از خواب بیدار شده دیدیم هوا صاف و بی ابر و باد است خیلی شکر کردیم چرا که اگر در این راه
 ابر و باد و باران بود اسباب حمت میشد و حرکت خیلی مشکل بود و همه کس مسکیت بچوشت این راه
 بی ابر و مه و باد نبوده است خلاصه همان ترتیب سابق سوار کاسکه باشند را ندیم اگر امروزمه بود
 محال بود که فله بای کوه قاف و کرک ب دیده شود ولی بواسطه خوبی هوا همه جا را دیدیم قدریکه ارده طبت
 گذشتیم از یک رودخانه عبور کرده و از پل گذشتیم بر آیه چای ساخته افتادیم این راه را الحق هندسها
 بسیار خوب ساخته اند و تعریف دارد و نظری کوه بسیار بلند را راه ساخته اند که هیچ معلوم نمی شود
 اسب و آدم سر بالا بروند قدری که را ندیم دست راست کنار جاده یکت چپته بود و فواره بسیار بفتولی
 در آنجا ساخته بودند که آب آن خیلی جتن میکرد دست چپ هم همه جادات که جیها لنگات دیده میشد که
 در دامنه های کوه واقع است تمام کوه و دامنه سبز بود و باز به نظور کوه سفید بای سفید میخیزد خیلی عالم
 و حالت خوشی است از کوه های طرفین هم چشمه بای خوب با صفا جاری بود و آبشارهای خوب
 داشت بیک آبشار بسیار بزرگی رسیدیم که خیلی تعریف داشت عجب این است که این نهر با چشمه با
 که از این طرف کوه جاری و داخل رودخانه گریه تمام صاف و پاک است هر چه هم از آن طرف کوه قفقاز
 جاری و داخل رودخانه ترک میشود پاک و مصفی است اما همینکه داخل رودخانه شد کل آلود و مثل مرکب
 سیاه میکرد و این از خاکی است که در زمین رودخانه است خاکی دارد مثل خاکست که آب را اینطور سیاه
 میکند چند چاه پارخانه تا ولاد قفقاز اسب عوض شد از یقراست اول (کذا اژ) چهارده در
 ونیم دویم (کوبه) شازده ورس سوم (قاسیم بیت) که کنار در آنجا خورده شد و در وها
 کز یک میگویند هفده ورس آنجا سر خد خاک قلنس است بولاد قفقاز حاکم قلنس تا آنجا آمده بود از
 آنجا مخفی شده رفت چهارم (لادمن) چهارده ورس ونیم پنجم (بالتی) هفده ورس و از آنجا
 بولاد قفقاز دوازده ورس همینکه در قاضی بیت نهار خورده و سوار شدیم ابر و مه زیادی ابر و بادی
 از طرف ولاد قفقاز بالا آمده بنا کرد بباریدن و خیلی شدید ببارید تمام صحرا و سواران قزاق و غیره نفس آب
 شدند و تا شهر ولاد قفقاز همه جا ببارید از نهار گاه که سوار شدیم دره تنگ شد و کوه های طرفین همه سخت
 و پر برف و بلند بود قدری هم جنگل داشت از آنجا تا مسافت زیادی راه را از بغله کوه تراشیده اند و
 چپ بغله کوه و دست راست پرتگاه است راه با خطری است رودخانه ترک هم از دست راست

از روزه می آید و میرود از قوی شهر و لاد فقفاز گذشته و از مزدک هم که شربت عبور کرده از بالای پطروس
 بدریای خزر میریزد حاکم و لاد فقفاز که ایالت ترک است همش میخی کالوف است که نامنا
 گاه با سبقتال آمده بود ریش داشت و گاه پوست مثل کلاههای ایران سرش بود ریش بزرگ بود
 در روئین خلی مرغوبست اغلب صاحبان ریش بلند بزرگ دارند و حقیقه ریش برای نوکر و
 صاحب منصب خیلی لازم است خلاصه میساعت بغروب مازده رسیدیم شهر و لاد فقفاز از دوازده سال
 قبل که دیده بودیم آباد تر شده است همه جا از کوچه ها گذشته ابرانی زیاد اینجا هستند و تجارت و کارگر
 می کنند کوچه های راست و سبزی اردو بعضی خانه ها و ابنیه قشاک عالی دارد این شهر مرکز قراق و فسون است
 بخصوص در تابستان مابینه میشود یک اردوی نظامی هم که یکفوج بودند در صحرای چادر زده بودند خلاصه
 رفتیم تا رسیدیم کار راه آهن در حالتی که باران شدید می آمد ایستادیم دم در فوج سال است از جلو ما گذشت
 رفتند بعد داخل طاق شدیم خبر السواد اهل قلم و خانه های شهر را اینجا کا بداشته بودند جنرال فرزد
 که از طبقاتی اینجا همراه بود همه را معرفی کرد و خود را منقض شده رفت قلیس بعد داخل ترن راه آهن شدیم
 ترن بسیار عالی خوبست مخصوص طاق های ما که جای مخصوص علیحضرت پیرا طور هم با اسباب پذیرا
 آمده بودند کلنل کاؤلین رئیس راه آهن را هم که مرد قشور خوش بنیه ایست علیحضرت پیرا طور
 فرستاده اند که انشاء الله ما را تا پلیرز بورخ ببرد حاکم شهر آمد توی واگن با التوم بسیار خوبی هم از عکسها
 همین شهر و توابع آن بحضور آورد و دو دسته موزیکارچی که یک دسته اش کمانچه هم میزدند و بسیار خوب
 میزدند و میخواندند پای طاق ما ایستاده بودند خیلی زود تا وقت حرکت شد میساعت از شب گذشته
 حرکت کردیم ما را باران میآمد سب و دجالی دیده میشد و رانسانها و ما که می ایستادیم کل قافیا و تونش
 و عجزه دیده میشد که اولش بود شام را در ترن خوردیم شام خوبی بود که ما ندان قطار این راه آهن که مخصوص
 از پطروس بورخ مامور شده است همش (کاپیتان بوانت) با ما روز بعد از طی مسافت زیادی باران
 این منزل فقفاز سلی رسیدیم تا مان قراق که همش جنرال لادوف است در توی کالک
 راه از ترن بحضور رسیدیم تا مان در (کاودینا واد) است که از اینجا تا اینجا که با سبقتال
 آمده و به حضور رسید و دست در راه است این شخص بسیار معتبر است یعنی سب تا مانالی قراق
 در روس دارد خیلی اعتبار دارد از اینجا اسم یک خط راه آهن میروند تا کنار بحر سیاه (روز یکشنبه
 بیجمدهم) ما و شب در راه آهن قدری بخوابی کشیدیم بعد خوابیدیم صبح که برخاستیم هوا آفتاب
 و کمی آبر بود اما بسیار سرد بود تمام شیشهای واگن را انداخته بودیم قدری که از روز گذشته غما و
 حضور

و منظره
 بسیار
 زیاده